درباب ناکامی دوربین‌ها در مستطیل سبز

بدهی سینما به فوتبال

علیرضا حسن‌خانی

پشت صحنه مستند «مارادونا ساخته امیر کاستاریکا»

لازم نیست خیلی به ذهنمان فشار بیاوریم و فهرست‌های متفاوتی را بالا و پایین کنیم تا ببینیم در میان فیلم‌های شاخص ورزشی، فوتبال هیچ محلی از اعراب ندارد. با یک مرور اجمالی و جست‌وجوی خاطرات سینمایی می‌شود فهمید جای پرطرفدارترین ورزش در میان تصاویر ذهنی سینمایی‌مان به‌شدت خالی است. این‌روزها که والیبالمان دارد نتایج خوبی می‌گیرد و علاقه‌مندی مردم کشورمان به این ورزش به‌شدت بیشتر شده و با از نظر گذراندن کشتی، این ورزش باستانی ایران، و بسیاری ورزش‌های دیگر، این جاهای خالی بیشتر هم ممکن است بشوند اما آیا نبودن هر ورزش دیگری می‌تواند پاسخ مناسبی برای فقدان فیلم سینمایی جذابی درباره فوتبال باشد؟ فوتبالی که جهانی را مفتون و شیدای خویش کرده و میلیاردها دلار سرمایه و نیروی انسانی را درگیر و جذبش کرده قطعا قابلیت بی‌منتهایی دارد. با این حال دلیل وجود این خلأ چیست و با این تعداد علاقه‌مند و پیگیر میلیاردنفری در گستره جهان و وجود چنین بازار هدفی که می‌تواند به وسعت تمام جهان باشد چرا هیچ کار جدی و قابل ذکری در این‌باره انجام نشده؟ چرا هیچ وقت فیلمی ساخته نشده که بتواند همپای بیلیارد‌باز، گاو خشمگین، جری مک گوایر، ایندیانایی‌ها، مرد سیندرلایی، غرور یانکی‌ها و یا حتی مجموعه راکی‌ها در یاد و خاطرمان بماند و دوستش داشته باشیم؟ پاسخ به این پرسش قطعا نیازمند زمان و فضایی طولانی و بررسی‌هایی جامعه‌شناسانه در بستر تاریخ هنر و سینماست اما در مجال اندک این یادداشت شاید بتوان دلایلی اجمالی را با ذکر مثال‌هایی بیان کرد:

عدم علاقه‌مندی آمریکایی‌ها و هالیوود به‌عنوان بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین منبع و جریان تولید فیلم‌های سینمایی به فوتبال را شاید بتوان به‌عنوان مهم‌ترین این دلایل ذکر کرد. از سفرکردگان و ساکنان ینگه دنیا کم نشنیده‌ایم که روزهای دوشنبه و آغاز هفته‌ها موضوعی که آمریکایی‌ها بیش از بقیه موضوعات درباره آن صحبت می‌کنند ورزش است و آن ورزش‌ها هم عبارتند از: بسکتبال، فوتبال آمریکایی (راگبی با سبک و سیاق و شیوه مخصوص به خود آمریکایی‌ها) و بیسبال. دلایل علاقه آمریکایی‌ها و بی‌توجهی آنها به فوتبال جزو همان نکات جامعه‌شناسانه‌ای است که نیاز به بررسی بیشتر دارد اما اثباتش احتیاجی به فکت‌های تاریخی و قوم‌شناختی ندارد. کما اینکه نه برگزاری جام‌جهانی ۱۹۹۴ توانست کمکی به محبوب‌شدن این ورزش در آمریکا بکند و نه حتی قهرمانی تیم‌ملی زنان این کشور در جام‌جهانی زنان و مسابقات المپیک و نه حتی پیشرفت تیم‌ملی فوتبال این کشور تحت هدایت مربی دوست‌داشتنی ساکن آمریکایش: یورگن کلینزمن. در عوض تا دلتان بخواهد فیلم‌های جذاب و خاطره‌انگیز درباره دیگر ورزش‌ها ساخته‌اند و از این منظر احتمالا بیسبال و بوکس در صدر رده‌بندی تعداد فیلم‌های ساخته‌شده از یک ورزش قرار خواهند گرفت و فوتبال آمریکایی و بسکتبال در مقام‌های بعدی خواهند ایستاد.

در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ تعداد زیادی برنامه تلویزیونی تولید می‌شد که برای نمایش وضعیت گل و بلبل مدارس و کودکان میهن، آقای گزارشگر به همراه آقای دوربین به دست، به مدرسه‌ها سر می‌زدند و گزارش تهیه می‌کردند. این‌جور وقت‌ها یکی از بهترین سوژه‌ها برای نمایش شادی و نشاط و تندرستی کودکان، امکانات مدرسه و البته مثمرثمربودن فعالیت‌های فرهنگی - ورزشی مدارس، زنگ‌های ورزش و مسابقات فوتبال بین تیم‌های کلاسی بود. بعد گزارشگر از مان می‌خواست قشنگ بازی کنیم، پاس بدهیم و یک گل هم بخوریم تا او بتواند فیلمش را بگیرد. تازه گاهی دستور می‌داد شیرجه‌ای هم بزنیم تا قضایا طبیعی‌تر جلوه کند. در چنین شرایطی مگر کسی به این راحتی‌ها راضی می‌شد توی دروازه بایستد و نقش دروازه‌بان را ایفا کند؟ همه دلشان می‌خواست گل‌زننده باشند. با هزار حقه که: «توی فیلم هستی» و از این حرف‌ها که کسی راضی می‌شد توی گل بایستد، دوربین را می‌کاشتند پشت دروازه و فقط صورت گل‌زن پیدا بود و نمایش مسخره و رقت‌انگیز مصنوعی دروازه‌بان در حال شیرجه‌زدن و گل... بعد هم یک شادی مصنوعی که هیچ قرابتی با شادی پس از یک گل واقعی در جریان یک مسابقه حقیقی نداشت. این همه چندان تفاوتی با معروف‌ترین و متاسفانه احتمالا بهترین درام فوتبالی- فرار به سوی پیروزی- که همه‌مان بارها تماشایش کرده‌ایم و در خاطرمان هست ندارد. فیلمی که صحنه‌های فوتبالی‌اش حتی با وجود فوتبالیست‌های حرفه‌ای مثل پله، اسوالدو آردیلز و بابی مور بیشتر به یک شوخی می‌ماند تا یک فیلم پر تعلیق. شاید زمان کودکی از قیچی برگردان پله و واکنش سیلوستر استالونه در مقابل پنالتی آلمانی‌ها در حالی‌که با دهان کج فریاد می‌کشید «مامان!»، به وجد می‌آمدیم و مدام صحنه‌هایش را با دوستان مرور می‌کردیم اما امروز که برمی‌گردیم و به این فیلم نگاه دقیق‌تری می‌اندازیم میان این صحنه‌ها و گزارش‌های تلویزیونی آن موقع‌ها از فوتبال مدارس تفاوت چندانی نمی‌بینیم. به جز اینکه فیلم جان هیوستون در ابعاد هالیوودی بود و فوتبالیست‌هایش اجرای حرفه‌ای‌تر و رنگ و لعاب‌دارتری نسبت به تلاش مذبوحانه ما داشتند. به‌خصوص که حالا دریافته‌ایم اگر نتوانی گوشه رینگ‌ایستادن و مشت طلب‌کردن جیک لاموتا با بازی معرکه رابرت دنیرو در گاو خشمگین را بازسازی کنی، حداقل می‌توانی پیاده‌کردن سیستم‌های جدید مدیریت و آنالیز بیسبال را همچون مانی‌بال به نمایش بگذاری.

با این احوال باید در نظر داشت که فوتبال بیلیارد نیست که بتوانی شارها را روی میز برای ادی مرتب و هدایت کنی تا او بتواند حال بشکه مینه‌سوتا را در بیلیارد‌باز بگیرد یا بوکس نیست که بتوانی با موسیقی حماسی و مفتون‌کننده سلیف کیتا علی را داخل رینگ بفرستی و بیننده را به وجد بیاوری. فوتبال ورزشی ۲۲نفره است که هدایت اکت درست و مناسب از سوی این تعداد نفرات، اگر نگوییم نشدنی، طاقت‌فرساست. درست به همین دلیل است که اجرای ضربه‌زدن در بیسبال و یا رفتن از بیس اول به دوم عین یک پاس و دویدن چندین یاردی در راگبی، به مراتب راحت‌تر از یک ضربه کرنر در فوتبال است. فکر کنید کارگردان نگون‌بخت برای اجرای یک ضربه ایستگاهی چه مشقتی باید بکشد تا بازیکن دلخواهش در میان دیگر بازیکنان ضربه سر مناسب و احیانا گل را به ثمر برساند. به همین دلیل هم هست که عنوان بهترین و دوست‌داشتنی‌ترین فیلم فوتبالی تاریخ سینما را می‌شود اعطا کرد به مارادونای امیر کاستاریکا. فیلمی مستند که درباره زندگی این اسطوره سرکش مستطیل سبز است و در عین حال نبوغ یک فرد را در میان جمع به بهترین شکل به تصویر می‌کشد. از سوی دیگر مطابق آنچه در ادامه خواهیم گفت کاستاریکا با این شکل روایت و قدم‌زدن بر لبه درام و مستند عملا درک روشن و دقیقی از ناتوانی رقابت میان درام سینمایی و جذابیت‌های فوتبال دارد و با گریز از یک سینمای داستانی و قصه‌گو هم وظیفه‌اش در شناساندن و به تصویرکشیدن یک فوتبالیست افسانه‌ای را به انجام می‌رساند و هم در نبردی از پیش معلوم قافیه را به جذابیت‌های پنهان و آشکار فوتبال نمی‌بازد.

مطابق آنچه گفتیم سینما و درام سینمایی در قیاس با جریان واقعی فوتبال و بار دراماتیک ذات این ورزش به مراتب از جذابیت کمتری برخوردار است. کسانی که برنامه ۹۰ (۱۳۹۳/۲/۸) را دیده‌اند قسمت مربوط به مکالمات پیاده‌شده از هدست‌های داوری را حتما در خاطر دارند. آیتم‌های پخش‌شده، ویدیوهای کوتاهی هستند از مکالمات و عملکرد ماسیمو بوساکا داور سوییسی در خلال دیدار سوئد و یونان از سری مسابقات یورو ۲۰۰۸ و همین‌طور از قضاوت هاوارد وب در دیدار اتریش و لهستان در همان مسابقات. پخش این دو ویدیو کوتاه که روی هم به ۹دقیقه هم نمی‌رسیدند نشانی بود از ذات دراماتیک و بار هیجان یک مسابقه فوتبال. آن‌هم نه در یک مسابقه و اتفاقات ریز و درشت در جریان آن. نه با دو گل در وقت تلف‌شده، مثل معجزه نیوکمپ فینال جام قهرمانان باشگاه‌های اروپا در سال ۱۹۹۹ که منجر به قهرمانی منچستر یونایتد شد. و نه حتی با حضور یک بازیکن کاریزماتیک و جذاب. مثل لگد اریک کانتونا به تماشاچی در دیدار با کریستال پالاس یا کله زیدان به سینه ماتراتزی. جایی مثل رختکن داوری و چهره خنثی و نه‌چندان جذاب و پاراسمپاتیکی مثل داور. آن هم نه داوری از جنس و شمایل کولینا بلکه کسی مثل بوساکا یا هاوارد وب. درست در همین نقطه است که فوتبال کارش را می‌کند و مو به تن بیننده‌اش راست می‌کند؛ جایی که بعد از اینکه دوربین اینسرتی از تسبیح و سوت داوری کنار هم نشان می‌دهد بوساکا مثل پادشاهان افسانه‌ای دوران باستان پرچم خطنگه‌دار را به‌سان شمشیری بر دوش کمکش (شما بخوانید شوالیه‌اش) می‌زند و او را تقدیس می‌کند و بعد بر سینه‌اش صلیب می‌کشد تا وارد زمین شود. یا در خلال مسابقه به کمکش که دارد از وضعیت آب‌وهوای بیرون استادیوم او را مطلع می‌کند، می‌گوید: «خفه‌شو، بذار کارمو بکنم» یا بعد از پایان بازی در حال دست‌دادن با بازیکنان دو تیم با جمله «ما خدا نیستیم! ما هم اشتباه می‌کنیم!» به آنها یادآوری می‌کند که او هم بری از اشتباه نیست و اینچنین فوتبال به‌مثابه یک اثر هنری در مدح انجام وظیفه و به ثمررساندن رسالت عمل می‌کند.

در تکه مربوط به هاوارد وب قضایا اما کمی زمینی و انسانی‌تر است. داورها پر از استرس وارد بازی می‌شوند و یکی از کمک‌ها گلی که مشکوک به آفساید بوده را درست اعلام می‌کند. بین دو نیمه درگیری میان وجدان و احساس و وظیفه، یقه کمک‌داور را ول نمی‌کند و او در نبردی با خویشتن ضمن اینکه نگران از اشتباه‌بودن تصمیمش است، یادآوری می‌کند که در لحظه بهترین تصمیمش را گرفته. حالا این دوستان و همکارانش هستند که باید او را حمایت کنند و از درست‌بودن تصمیمش مطمئنش کنند اما او همچنان نگران و مشوش است. وضعیت کمک‌داور و ناخن‌جویدن قبل از بازی‌اش را وقتی به چهره و چشمان نگران بعد از بازی هاوارد وب پیوند می‌زنیم گویی در خلال یک فیلم سینمایی کارگردان دارد نگاه اومانیستی‌اش را در حمایت از بشر و خطاهای انسانی برایمان تبیین می‌کند. انگار که دیالوگ‌ها و میزانسن رختکن را اصغر فرهادی برای شخصیت‌های داستانش ترتیب داده باشد تا در برابر چشمان و ذات بی‌رحم و قضاوتگر مخاطب او را به قضاوت بگذارد و بخواهد بیننده رای به مقصربودنش بدهد. با این تفاوت که این حجم واقعیت در برابر چشمان پرسشگر ما فراتر از نمایش‌های استادانه فرهادی است.

آنچه از این ۹دقیقه تصویر، حکایت شد، بسیاربسیار کوچک‌تر و کم‌اهمیت‌تر است از آنچه در جریان یک مسابقه رخ می‌دهد. به‌عنوان مثال جذابیت این ویدیوها یقینا به گردپای تقابل لشکر تارومارشده آرژانتین در فینال جام‌جهانی ۹۰ با سپاه مجهز و مکانیزه آلمان نمی‌رسد. آنجا که مارادونای کبیر مشتی سرباز ضعیف و بی‌سلاح و بی‌نظم و تاکتیک را به کمک گوی‌گوچه‌آ و بروچاگا و کانی‌جیای یاغی تا فینال به دندان کشیده بود و حالا باید با تیمی که تحلیل می‌رفت و تعدادش به ۹نفر هم کاهش یافته بود جلو تیمی بایستد که مثل ساعت سوییسی دقیق و منظم بودند و مثل سپاه روم مسلح و حاضر به یراق. پنالتی دقیقه۸۵ و ضربه آندریاس برمه و گوی‌گوچه‌آیی که هرچقدر کش آمد و حتی توپ را هم لمس کرد اوج این تراژدی خونبار بود؛ تراژدی‌ای که سکانس پایانی‌اش اشک‌های مارادونا بود و وداع تلخش با جام: هرچند ایستاده و با شمایلی اسطوره‌ای اما شکست‌خورده و مغموم و این تصویر تا لحظه مرگ از ذهن کسانی که آن‌سال‌ها زیسته‌اند و این بازی را تماشا کرده‌اند محو نخواهد شد. سینما و ایجاب به پرداخت دراماتیکش باید با چنین غولی به مبارزه برخیزد و پیروز شود. ذات سینما با همراه‌داشتن یک فیلمنامه فوق‌العاده، اثر دست یک نابغه فیلمنامه‌نویسی و اجرای بهترین کارگردان همه اعصار، نخواهد توانست، گوی سبقت را حتی از آن ۹دقیقه نمایش صدا و کلوزآپ برنامه ۹۰ برباید؛ حالا چگونه خواهد توانست اثری بیافریند که بتواند حریف یک گوشه از دقایق حساس و پرخاطره و پرحادثه یک مسابقه واقعی فوتبال مثل فینال جام‌جهانی ۹۰ ایتالیا شود؟ به همین خاطر هم هست که سینما تا به حال این بدهی را به فوتبال دارد که آنطور که باید و شاید به آن نپرداخته و احتمالا این دین همچنان بر گردن سینما باقی خواهد ماند.

قاب شیشه‌ای

نکاتی درباره «مارادونا» ساخته «امیر کاستاریکا»

اسطوره یا نادان؟ کدام مارادونا؟

آرمین ابراهیمی

امیر کاستاریکا فیلمساز مطرح صرب شیفته فوتبال و موسیقی است و روح دیوانه‌وار جاری در فیلم‌هایش، هیاهوی غریب و آشفته‌بازار جهان داستان‌هایی که تعریف می‌کند با علایق‌اش بی‌ارتباط نیستند. انرژی آخرین فیلم‌هایی که از او دیده‌ایم، آن پیوستگی نامنظم رویدادهای بی‌ربط و آمیختن حوادث ریزودرشت در سیر ماجرا، تلفیقی است از سبک فوتبالی که می‌پسندد (بازی‌های آرژانتین و برزیل و امثالهم) و سینمایی که دوست دارد (فیلم‌های فدریکو فلینی و سام پکین‌پا). خودتان تصور کنید چه ترکیبی است این ترکیب. کاستاریکا بارها به مسایلی مانند جنگ و هویت اجتماعی پرداخته، با اینکه در طول سال‌ها مدام به تناقض‌های جامعه‌اش و فساد در قدرت و فقر در طبقه‌های زیرین اشاره کرده، همیشه صاحب لحنی بوده که وجه تمایزش از فیلمسازانی با همین دغدغه‌هاست. لحن دوپهلو ابهام‌آوری که هم در مستندهایش حضور دارد (مثل مستندی که درباره گروه موسیقی‌اش ساخته)، هم در فیلم‌های داستانی بلندش؛ نوعی بی‌تفاوتی به مسایل جاری و دست‌انداختن آنچه آدم‌های ماجرا مهم می‌پندارند؛ نوعی خوش‌باشی بی‌دلیل که در بدترین شرایط بشری راهی برای هجو می‌یابد. طبیعی است که فوتبالیست محبوب کاستاریکا کسی مثل مارادونا باشد. فیلمساز توضیح می‌دهد می‌توانست خیلی راحت مارادونا را برای بازی در نقش‌های اصلی «دالی بل را به یاد داری؟» یا «گربه سیاه، گربه سفید» انتخاب کند. بی‌پروایی قهرمان‌های کاستاریکا، با آن یکدندگی و خودویرانگری معروفشان، از نظر او در شخصیت مارادونا گرد آمده‌اند. گرچه شخصیت‌های مورداشاره او غیر از آن ویژگی‌ها یله و رذل و تن‌پرور هم هستند. بسیاری‌شان سر دیگران را کلاه می‌گذارند و از راه آسیب‌رساندن به بقیه، امورات می‌گذرانند. انتظار نباید داشت کاستاریکا از آن نخدادن ابتدایی فراتر برود، به‌خصوص وقتی دارد مستندی درباره یکی از اسطوره‌های زنده فوتبال دنیا، دیه‌گو مارادونا می‌سازد. مارادونای کاستاریکا از این نظر مستند قابل توجهی است که نه‌فقط درباره اصل و حواشی زندگی فوتبالیست مشهور صحبت می‌کند و تصاویری پیش‌رو می‌نشاند که شاید کمتر دیده شده‌اند، بلکه رابطه کاستاریکا را با فوتبال، موسیقی، و زمینه‌ها و معناهای مورد علاقه‌اش روشن‌تر می‌کند. فیلم در عین حال که درباره مارادوناست درباره کاستاریکا حرف می‌زند. از همین‌رو حضور کاستاریکا در مرکز فیلم و نقشی که بازی می‌کند به پررنگی نقش سوژه است. او در این فیلم به ابعادی از سوژه می‌پردازد که نماینده جهت‌گیری سیاسی فیلمساز نیز هستند؛ از جمله وقتی درباره گل مارادونا به انگلیس در جام‌جهانی مکزیک حرف می‌زند و می‌رسد به اینجا که از نظر او در آن لحظه عدالت برقرار شده بود. خود مارادونا هم توضیح می‌دهد در آن بازی نماینده مردم ظلم‌دیده کشورش بوده و از این بابت آن حرکت را نمادین می‌داند. گلی که با دست به انگلیس زد را تشبیه می‌کند به قاپیدن کیف یک انگلیسی. تصویری که رفته‌رفته از مارادونا شکل می‌گیرد، همان‌قدر او را سطحی و در عرصه‌های غیرورزشی ناآگاه جلوه می‌دهد که طرفدارانش در آرژانتین او را مظهر کمال و شعور می‌دانند. کاستاریکا با شیطنت به‌خصوصی یا شاید اصرار به‌خصوصی به حذف‌نکردن هیچ مدرکی، با ارجاع‌دادن به آن مراسم عجیب مذهبی که برای مارادونا گرفته شده و آن کارتونی که در هجو آن «گل قرن» ساخته‌اند، به این تصویر دوگانه دامن می‌زند. در عین حال برخی عقاید کلیشه‌ای و سطحی فیلمساز صرب، از جمله جایی که می‌گوید روحی از احترام و اخلاق در خانه فقرا هست که در اشرافیت نیست، آدم را درباره دیگر داوری‌های فیلمساز نیز به شک می‌اندازد (همین چند وقت پیش بود که با دفاعش از روسیه در ماجرای اوکراین بار دیگر ناخواسته لزوم این شک در عقاید هنرمندان بزرگ را یادآوری کرد). مستند مارادونا همانقدر که روحیات هنرمندانه کاستاریکا را می‌شکافد، از عقاید کم‌عمق و غیرمنطقی او درباره سیاست و اجتماع پرده برمی‌دارد. در عین حال نشان می‌دهد همین ایده‌ها را مارادونا هم دارد. عشقش به فیدل کاسترو و چه‌گوارا، و نفرتش از خارجی‌ها انگار از این دست هستند. ساده‌انگاری‌ها و برداشت‌های غیرعقلانی ناظر و سوژه‌اش در سرتاسر فیلم موج می‌زند (مارادونا چیزی می‌پراند و کاستاریکا شیفته‌وار تاییدش می‌کند)، اما فیلم تعمدا یا ناخواسته بستری شده برای به چالش‌کشیدن نوع نگاه مارادونا به روابط و ساختار قدرت در جهان. در مستند کاستاریکا پای موضوع‌های دیگری مثل سیاست و عدالت و تبعیض و فرهنگ به میان می‌آید، ولی همچنان این فوتبال است که محلی برای برون‌ریزی اینها و همزمان فرصتی برای فراموش‌کردن‌شان می‌شود. اتفاقا آن‌دست از صحنه‌های مستند دیدنی‌اند که اثری از جمله‌های حکیمانه مارادونا و تئوری صادرکردن و محکوم‌کردن بقیه دنیا ندارند و در عوض فقط فوتبال وجود دارد، مثلا تکه‌هایی از آرشیو گل‌های مارادونا، یا حتی آن بازی دست‌گرمی‌اش با کاستاریکا در صربستان.

جدول ۲۰۰۴ ■ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱ - واحد اندازه‌گیری طول برابر با ۱۶۰۹ متر- فقر و بی‌چیزی – از ظروف آشپزخانه ۲ - ناپایدار - دامپزشک - دشنام گو ۳ - نت آخر - پول مشتری در حساب بانکی - فیلسوف نامی آلمان در قرن نوزدهم - بانگ چوپان ۴ - خسیس - خانه دوم کارمند - رایانامه ۵ - زمان سنج - صافی ۶ - شیطان - نوعی پارچه از الیاف گیاهی - حالتی در شطرنج ۷ - وضعیت دشوار - شعاع نور - مستراح ۸ - پیش شماره مخابراتی - مجموعه داستانی از محمدعلی جمالزاده، پدر داستان‌نویسی ایران - پراکندگی ۹ - قاطر - گندمگون - از شهرهای مهم ژاپن ۱۰ - همسر حضرت یعقوب (ع) - قدرت و نیرو - مترسک ۱۱ - برتر از دیگران - کامیون حمل مایعات ۱۲ - کودکان - پسر سیامک در شاهنامه - قیمت ۱۳ - حرف همراهی عرب - گناه کوچک! - نام معروف‌ترین تراژدی یونان – چهار و پنج ۱۴ - جانور تک سلولی - اختراع مارکونی - خورشید گرفتگی ۱۵ - از مقاطع مخروطی - ادویه مورد استفاده در پخت پیتزا – کمیابی.

عمودی:

۱ - آلت نشانه روی در اسلحه - کار را به دیگری واگذار کردن - ورم ۲ - زیور و زینت - مربوط به هندسه - خوراک به دام اندختن جانوران ۳ - مساوی - بزرگ و عظیم - دریغ و اندوه - دریا ۴ - ابریشم ناخالص - از تیمهای فوتبال باشگاهی ایتالیا - ورزشی با توپ بیضی ۵ - لگدکوب شده - از وسایل پرواز بشر ۶ - کتاب معروف هیتلر - خطاب محترمانه برای بانوان - فریاد مهیب ۷ - ملاقات - فرسوده - ضمیر غایب ۸ - پاکیزه‌تر - ناز و غمزه - فضای ذهنی ۹ - نشانه مفعولی - نوعی اسلحه کمری - دل شوره ۱۰ - رفیق مشهدی - دسته هاون - زردپی ۱۱ - ظرف پلاستیکی برای نگهداری مایعات - صمیمیت و صداقت ۱۲ - شایستگی، لیاقت - غضروف هلالی در مفصل زانو - پایتخت چین ۱۳ - صنم - از ملزومات خوشنویسی - ارث برنده – آب‌بند ۱۴ - نوعی کاغذ نامرغوب - پیداکردن - روشن و درخشان ۱۵ - خوش شکل - برنج پوست‌نکنده - گوشه‌ای در دستگاه نوا.

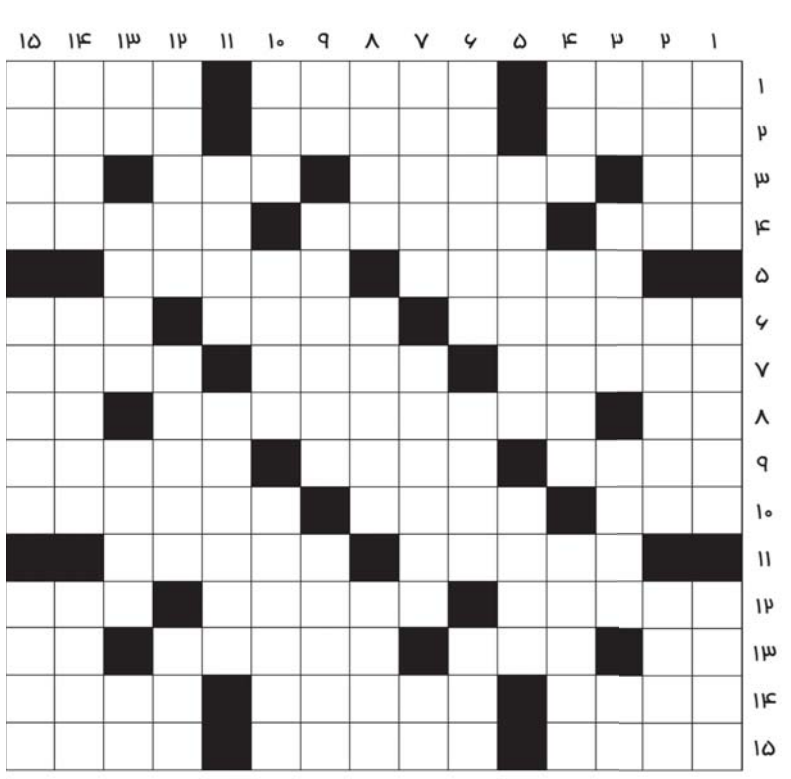

حل سودوکو سخت

۷	۹	۶	۱	۴	۵	۸	۳	۲
۳	۱	۸	۶	۲	۹	۴	۵	۷
۲	۴	۵	۳	۷	۸	۶	۹	۱
۸	۲	۹	۷	۱	۳	۵	۶	۴
۴	۷	۱	۹	۵	۶	۳	۲	۸
۶	۵	۳	۲	۸	۴	۷	۱	۹
۵	۶	۴	۸	۹	۱	۲	۷	۳
۹	۸	۲	۵	۳	۷	۱	۴	۶
۱	۳	۷	۴	۶	۲	۹	۸	۵

حل سودوکو ۱۰۰۰

۹	۷	۴	۲	۳	۶	۱	۸	۵
۲	۱	۶	۸	۷	۵	۴	۹	۳
۳	۵	۸	۹	۱	۴	۲	۷	۶
۵	۸	۷	۱	۹	۲	۶	۳	۴
۴	۳	۲	۶	۵	۸	۷	۱	۹
۶	۹	۱	۳	۴	۷	۵	۲	۸
۸	۲	۹	۵	۶	۱	۳	۴	۷
۷	۶	۳	۴	۲	۹	۸	۵	۱
۱	۴	۵	۷	۸	۳	۹	۶	۲

جدول ۲۰۰۳

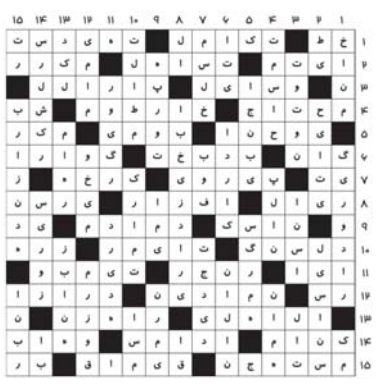

سودوکو سخت ۱۰۰۱

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

		۹	۳	۷		۶		
۱				۲		۹		
۲			۴					۵
	۸				۳			۱
			۸		۴		۶	۲
	۶				۷	۳		
۳	۴					۸		
	۹		۱	۴				
		۵			۶	۷		

سودوکو ۱۰۰۱

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

			۶	۸	۷	۹		
	۶		۳				۵	۷
		۹		۴			۸	
			۸		۳	۶		
					۴		۳	۱
		۵					۲	۸
۹				۲			۷	۳
		۲				۱	۴	
			۱	۹		۲		۵